

نمودی از جامعه مسلمانان در آغاز سده هفتم میلادی(1)
(افراد غیر خویشاوند در گروه های خویشاوند پدری)(الف)

آکیرا گوتر
ترجمه: شهلا بختیاری(ب)

فصلنامه تاریخ اسلام - شماره 6 - تابستان 80

در جامعه عرب مقارن ظهور اسلام، تشکیل شدن قبایل و طوایف از نسل دودمان پدری سبب شده بود تا از اصطلاحات متفاوتی برای نامیدن افراد استفاده شود. علاوه بر اعضای اصلی طوایف، حلیف، جار و مولی کسانی بودند که از امتیازات عضویت در قبیله و حمایت آن بهره مند بودند. هرچند ارتباط جار با طایفه همیشگی نبود، اما مولی و حلیف پیوند نزدیک تری با آن داشتند و بدان سبب نقش سیاسی و اجتماعی و بیش تری داشتند. این نظر وجود دارد که ارتباط آنان با طوایف از طریق ازدواج و یا دودمان مادری بود.

واژه های کلیدی: بنی فلان، حلیف، جار، مولی

مقدمه

این تصور غالب، وجود دارد که در آغاز سده هفتم میلادی در جامعه عرب، گروه های اجتماعی و سیاسی به شکل بارزی از نسل دودمان پدری تشکیل شده بودند. ((وات)) درباره این گروه ها چنین می گوید: ((واحد های اجتماعی و سیاسی در میان چادرنشینان عرب (بدویان) دامنه و گستردگی متفاوتی دارند. نویسندگان غربی معمولا از آنان با عنوان قبایل یاد می کنند یا در مورد طایفه های کوچک تر و بخش های فرعی، عبارت ((قبایل فرعی)) و ((طایفه ها)) را به کار می برند، اما این اصطلاح ها دقیقا با مفاهیم و اصطلاحات عربی مطابقت ندارد. چندین کلمه عربی برای چنین واحد های اجتماعی و سیاسی وجود دارد؛ متداول ترین کاربرد آن ها که به قبیله یا طایفه اشاره می کند، صرفا ((بنی فلان)) است The sons of (so and so)).

این گزارش کوتاه دقیق ترین نوشته درباره موضوع مورد بحث است. در حقیقت، کوشش های بی ثمر زیادی برای یافتن واژه های عربی مطابق با ((قبایل)) انجام گرفته است. با این همه، مورخان عرب که منابع به اصطلاح تاریخی جامعه را به جا گذاشته اند، درباره تصور کلی از قبیله یا هر واحد اجتماعی و سیاسی دیگر، بسیار کم بحث کرده و صرفا رفتار يك طایفه خاص را با ذکر نام آن طایفه و با اندکی استثنا، اغلب با عنوان بنی فلان توصیف کرده اند. (3) شایان ذکر است که این کاربرد نه تنها نزد بدویان بلکه نزد اعراب مقیم مانند شهرنشینان مکه و مدینه نیز معتبر بوده است. همان طور که اصطلاح بنی فلان نشان می دهد، این طایفه ها عموما از راه خویشاوندی در دودمان پدری به وجود آمدند. ((وات)) گزارش یاد شده را به این صورت ادامه می دهد: ((با در نظر گرفتن پیشرفت های اخیر در انسان شناسی اجتماعی هنوز ساختار قبایل پیش از اسلام به طور شایسته ای مطالعه نشده است. پیش از اسلام، مطابق عرف عرب، قبایل از راه خویشاوندی در دودمان پدری تشکیل شده بودند، هر چند موارد استثنایی خاص نیز وجود دارد. شخصی که با يك طایفه ارتباط خونی (نه صحیح و نه صمیم) نداشته می توانست از برخی امتیازات عضویت و در رأس همه آن ها، از حمایت طایفه بهره مند شود. او می توانست به عنوان متحد (حلیف)، یا همسایه حمایت شده (جار) و با بنده (مولی) طایفه عمل کند)).

هدف این مقاله بررسی اصول اجتماعی استثنای فوق به ویژه حلیف و مولی است. احتمالا ((وات)) نخستین نویسنده ای است که به وضوح حلیف را از مولی متمایز کرده است. ((اسمیت)) محقق آغاز سده اخیر درباره مولی (ج موالی) چنین می گوید:

((يك طایفه عرب ممکن است در آن واحد شامل اعضای خالص قبیله (صرحاً، مفرد آن صریح) و تعداد معینی از بندگان و موالی نیز باشد. موالی به نوبه خود به دو دسته تقسیم می شدند: مردان آزاد شده عرب و اعراب آزاد خویشاوند(4) که تحت حمایت قبیله یا رئیس آن و یا برخی از افراد متنفذ زندگی می کردند.)) (5)
او هر دو (گروه) بنده های آزاد شده و دیگر آزادگان خویشاوند را تحت اصطلاح موالی به حساب آورده است که همه مورخان مسلمان بدون بررسی بیشتر کلمه، آن را به کار برده بودند. حتی پس از نگارش دو جلد کتاب زندگی نامه پیامبر (ص) توسط ((وات)) که او در آن، میان آزاده و مولی(6) تفاوت گذاشته است، باز کاربرد غلط رواج داشته است. از منابع معتبر چنین برمی آید که معنای مولی فقط بنده آزاد شده است، نه دیگر آزادگان خویشاوند. با این حال، ((وات)) در چند مورد، زمینه هایی از تمایز مولی و حلیف را ارائه داده است. این نوشته در صدد است فقط با ارائه زمینه هایی، جنبه خاصی از موسسات اجتماعی جامعه عرب آن زمان را روشن کند.

پیش از بررسی مفصل مولی و حلیف بهتر است افرادی که ارتباطی با این گروه های خویشاوند (قبایل) ندارند، مورد توجه قرار گیرند. بردگان گروهی از این افراد هستند. در قرآن اصطلاحات عربی متعددی مطابق با واژه انگلیسی بردگان (slaves)

یافت می شود، از جمله: عبد (ج عباد، ذیل اِمه)، رقیه (ج رقاب)، ماملکت ایمانکم، فته (ج فتیات) و عبد مملوک. هر چند کلمه عبد به عنوان اصطلاحی عام برای برده به کار می رود، اما رقیه صرفاً به بردگانی اطلاق می شود که قریب به آزادی هستند (7) و اصطلاح ماملکت ایمانکم (کسی که او را با دست راست نگه داشته اید) فقط برای اشاره به عضوی از یک خانواده به کار برده می شود (8) (به ویژه متعه ها). با این حال، این تفاوت در کاربرد مفاهیم، بر وجود طبقات متعددی از بردگان در جامعه عرب آن زمان دلالت ندارد. این امکان نیز وجود دارد که یک برده به سبب موقعیت های متفاوت، با اصطلاحات متفاوت نامیده شده باشد.

لامنس (Lammens) (در اثر حجیم (9) خود اصرار دارد که بردگان ((احابیش)) دسته ای از قوای نظامی مکه را تشکیل می دادند. اگر گفته او درست باشد، طبقه بردگان نقش مهمی را در جامعه عرب بازی کرده اند. در حقیقت، آن ها دسته ای موسوم به احابیش (اهالی حبشه در مفهوم عام) در ارتش مکه بودند که با قوای اسلام جنگیدند. اما واضح است که این اصطلاح مربوط به نام خاستگاه عرب است که در آن جا قبایل متعدد با هم زندگی می کردند و نباید با اهالی حبشه یکی پنداشته شود. (10) علاوه بر این، هیچ مدرکی برای اثبات نقش مهم بردگان در جامعه عرب وجود ندارد، زیرا هیچ ارتش متشکل از بردگان وجود نداشت؛ کشت و زرع نیز به دست کارگران برده صورت نمی گرفت و هیچ کارخانه ای به وسیله زحمتکشان اسیر کار نمی کرد. بنابراین، همان طور که مردم با گروه های آن زمان ارتباط نداشتند، بردگان نیز اهمیت چندانی نداشتند.

جار (که به معنای همسایه حمایت شده ترجمه شده است) نیز در برگزیده مردمانی بود که به طایفه ای وابسته نبودند. ((هرگاه یکی از مشرکان به تو پناهنده شد، پناهش بده (استجارک، فاجره) تا کلام خدا را بشنود، سپس او را به ایمانش برسان)) (توبه/6).

به نظر می رسد که این آیه قرآن (11) مفهوم محدودتری از اصطلاح را نشان می دهد. علاوه بر این، بندهای پشت سرهم قانون نامه مدینه درباره مفهوم جار توضیحات بیشتری را ارائه می دهند: ((جار می تواند مانند خود حامی باشد، به شرطی که زبانی نداشته باشد و عمل خائنا نه ای مرتکب نشود))؛ ((هیچ زنی نمی تواند بدون اجازه خاندانش جار بدهد)) (تجار)؛ ((به قریب و کسی که آنان را یاری کند جار داده نمی شود)) (لاتجار) و سرانجام، قانون نامه با عبارت ((خداوند حامی جار) کسی است که با شرف و نیکوکار بوده و تقوی داشته باشد و محمد (ص) پیامبر خداست)) به پایان می رسد. (12) از متن عبارت ها چنین برمی آید که (جار) فرد حمایت شده ای بود که می توانست از امتیازاتی مشابه امتیازات حامی خود بهره مند شود.

هرچند ابن سعد و دیگر نویسندگان عرب، زندگی نامه بسیاری از صحابه پیامبر (ص) را تألیف کرده اند که مراتب اجتماعی آنان بسیار متفاوت بود و از متنغزترین مردمان تا بردگان را در برگرفته و شامل موالی و حلفا نیز می شد، اما در باره جار شرح اندکی آمده است. این حقیقت حدس زده می شود که جار نه تنها عضو ثابت نبود، بلکه صرفاً مهمان موقت طایفه به حساب می آمد. بنابراین، توجه بیشتر به جار غیر ضروری به نظر می رسد.

مولی (جمع موالی)

گزارش های کوتاه ذیل درباره موالی مهاجر از مکه به مدینه است که در جنگ بدر شرکت داشتند: (13)

- 1- انس، مولای پیامبر (ص) که در ((السرعه)) برده به دنیا آمد. پدرش ایرانی و مادرش حبشی بود. (14)
- 2- ابوبکثنه، مولای پیامبر (ص) که به حالت بردگی در میان ((دوس))، شاخه ای از قبیله سلیم، به دنیا آمد. (15)
- 3- سالم، مولای ابوحنیفه، مطابق روایت دیگری او مولای زنی به نام ((توبینه)) از طایفه بنی عبیده انصار بود که توسط آن زن آزاد شد. (16)
- 4- سعد، مولای ((حاطب بن ابی بلتعه)) از قبیله بنی اسد. یکی از اعضای قبیله کلب بود و پس از اسارت، برده شد و او را برای حاطب آوردند. (17)
- 5- جناب خباب بن غزوان، مولای عتبه. (18)
- 6- عامر بن فهیره، مولای ابوبکر که یکی از بردگان ((طفیل بن حارث)) بوده است. او هم چنین فرزند همسر دوم ابوبکر از ازدواج پیشین او بود. پس از مسلمان شدن عامر، ابوبکر او را خرید و آزاد نمود. (19)
- 7- بلال بن رباح، مولای ابوبکر؛ او نیز به حالت بردگی در ((السرعه)) به دنیا آمد. ابوبکر او را خرید و آزاد کرد. (20)
- 8- مهجع بن صالح، مولای عمر بن خطاب؛ در یمن به دنیا آمد، پس از اسارت به بندگی رفت و عمر او را آزاد کرد. (21)
- 9- ع میربن عوف، مولای سهیل بن عمرو؛ به حالت بردگی در مکه به دنیا آمد. (22)

در میان مردمان مکه مولای دیگری نیز وجود داشت که شرح حال او باقی مانده است.

- 10- ابو رافع؛ یکی از بردگان عباس بن عبدالمطلب بود که به پیامبر (ص) بخشیده شد و پیامبر (ص) او را آزاد کرد. (23)

در میان این ده تن مولی هیچ عرب آزاده ای نیست، اما همه آنان به جز خباب - (مورد پنجم) که شرح حال او نسبتاً مبهم است - مدتی برده بوده و سپس آزاد شده اند. به نظر می رسد که این حقیقت، به طور ضمنی بر تفاوت وضعیت اجتماعی موالی با آزاده ها دلالت دارد. ((قانون نامه مدینه)) نیز تأکید می کند که: ((مومن نمی توانست مولای مومن دیگری را بدون رضایت او به عنوان حلیف بگیرد)). این شرط به روشنی ارتباط قوی موالی با صاحبانشان را نشان می دهد. پیامبر (ص) در بازگشت از بدر، ((ابوهند)) را که یک مبارز شجاع و در آن زمان از انصار بود، مورد تکریم قرار داد و خطاب به قوم خود گفت: ((همانا ابوهند باید عضوی از انصار بشود و آن ها باید او را داماد یکی از خودشان بکنند.)) (24) این سخن پیامبر (ص) به طور ضمنی تأکید می کند که ابوهند به عنوان یک مولا هنوز عضویت کامل اجتماعی را کسب نکرده بود. شایان ذکر است که در میان پیروان پیامبر (ص) کسانی بودند که از بردگی آزاد شده بودند، اما هرگز مولی نامیده نشدند؛ از جمله:

- 1- زید بن حارثه؛ در نوجوانی اسیر شد و در بازار عکاظ فروخته شد. یکی از عمه های خدیجه او را خرید (25) و خدیجه به هنگام ازدواج با پیامبر (ص) زید را به پیامبر بخشید، پیامبر نیز او را آزاد کرده و به فرزند خود پذیرفت. (26)

2- سلمان؛ ایرانی الاصل، برده فردی از بنی قریظه (قبیله ای یهودی در مدینه) بود. او آزادی خود را پس از يك مزایده به دست آورد که پیامبر(ص) او را خرید و سپس آزاد کرد، به این ترتیب سلمان یکی از بنی هاشم شد. (27)

3- خیاب بن ارت؛ اسیر بود، مادر سیبای حلیف بنی زهره او را خرید و اندکی بعد به عضویت خاندان سیبای درآمد. (28)

4- صهیب بن سنان؛ پدر او عامل امپراطوری ایران در ایله بود و صهیب در کودکی در قلمرو روم اسیر شد و سپس عبدالله بن جدعان او را در مکه خرید. او پس از آزادی با عبدالله زندگی می کرد. (29)

ویژگی مشترک این چهار بنده آزاد شده این بود که هر يك از آنان به عنوان عضوی از خاندان شخص آزاد کننده خود پذیرفته شده بودند؛ زید به فرزندی پیامبر(ص) پذیرفته شد؛ سلمان به بنی هاشم تعلق یافت (هو الی بنو هاشم)؛ در این جا منظور از بنی هاشم، خاندان پیامبر(ص) است؛ خاندان سیبای، خیاب را پذیرفت (انضم الی آل سیبای)، و صهیب نزد عبدالله ماند (اقام معه). در حقیقت، این چهار نفر اعضای برجسته جامعه صدر اسلام بودند. بنده های آزاد شده که استعدادهایی برجسته داشته و خاندان های مهم آنان را پذیرفته بودند، هرگز مولی نامیده نشدند. این حقیقت بر عکس حدس های است که موالی را متعلق به يك طبقه پست می داند.

نمودار زیر گروهی از موالی و حلفا را نشان می دهد که در جنگ بدر شرکت داشتند. (30)

تعداد کل - حلفا - موالی

شرکت کنندگان مهاجر از مکه به مدینه - 88 - 32 - 9
 شرکت کنندگان انصار (مردم بومی مدینه) - 217 - 41 - 6
 قریشیان مخالف که در میدان کشته یا اسیر شدند - 133 - 38 - 8

در جامعه عرب آن زمان به جز بردگان، هیچ طبقه یا فرد بالغی ملزم نبود جنگجو شود. درحالی که مهاجرانی که در مکه به اسلام گرویده و به مدینه هجرت کرده بودند، موردی منحصر به فرد بودند، انصار و قریشیان مخالف، از بومیان مکه و مدینه بودند. بنابراین، مورد انصار و قریش، می تواند نشان گر تناسب حلفا و موالی نسبت به تعداد کل جمعیت حاضر در جنگ و نیز بازتاب شرایط اجتماعی مکه و مدینه باشد. با توجه به این تناسب ها به آسانی می توان احتمال داد که موالی نقش مهمی در جوامع مکه و مدینه نداشتند. از این رو می توان نتیجه گرفت که موالی کسانی بودند که از بندگی آزاد شده و پیوند نزدیکی با صاحبان خود داشتند و تعداد آنان نسبت به کل جمعیت اندک بود و شاید نقش چندانی در او ضاع سیاسی و اجتماعی نداشتند.

حلیف (جمع: حلفا)

نمودار ارائه شده فوق نشان می دهد که برعکس موالی، تعداد حلفا نسبت به کل جمعیت مکه و مدینه تا حدودی زیاد بود. بنابراین، باید بررسی شود که حلفا چه کسانی بودند. البته این مسأله هنوز در مطالعات اسلامی جدید بررسی نشده است.

سعید بن حوله یمنی - حلیف یکی از مهاجران - (31) و بحیل بن بجیل از قبیله بلعی - حلیف یکی از انصار - (32) در میان شرکت کنندگان جنگ بدر حضور داشتند. ابن سعد در شرح حال آن ها اسنادی ارائه می دهد که آنان را از موالی معرفی می کند، نه از حلفا. این تناقض میان حلیف و مولی و نیز اشاره پیش از این به عبارت ((قانون نامه مدینه)) (که مومنی نمی تواند مولای مومن دیگری را بدون رضایت او به عنوان حلیف بگیرد) تأکید می کند که بین مفهوم حلیف با مفهوم مولی تفاوت وجود دارد.

ابن سعد و دیگر نویسندگان عرب بسیار علاقه مند بودند تا نسب حلفا را همانند مردم عادی ذکر کنند، درحالی که به نسب مولی توجه چندانی نداشتند. این حقیقت بار دیگر نشان می دهد که پایگاه اجتماعی حلیف با مولی تفاوت داشت. پیامبر(ص) چندین حلیف را برای فرماندهی نظامی برگزید؛ از جمله: عبدالله بن جحش که در ماه هفتم سال دوم هجرت به فرماندهی گروهی ده نفره از مسلمانان برای حمله به کاروان تجارتي قریش اعزام شد؛ (33) عکاشه بن محسن که در ماه چهارم سال ششم هجرت دسته چهل نفری مسلمانان را فرماندهی کرد؛ (34) شجع بن وهب که در ماه سوم سال هشتم هجرت فرمانده گروه بیست و چهار نفری از مومنان بود؛ (35) محمد بن مسلمه که دو بار فرمانده گروه کوچکی از مومنان بود؛ يك بار در ماه اول سال ششم و بار دیگر در ماه چهارم همان سال. (36)

وجود فرصتی برای برگزیده شدن به فرماندهی نظامی تنها مختص به جامعه اسلامی نبود، بلکه در میان جامعه غیرمسلمان مکه، دست کم يك نمونه آن وجود داشت که این هشام ضمن واقعه ذیل به آن اشاره می کند: ((درست پیش از آغاز جنگ بدر، اخنس بن شریق، حلیف بنی زهره از قریش، به مردم اصرار کرد که باید از جنگ با پیامبر(ص) دست بردارند و به مکه بازگردند. آنان نیز توصیه او را به منزله عرف خود پذیرفتند)). (37) علاوه بر این واقعه، نمونه دیگری نیز وجود دارد: ((پس از فتح مکه به دست پیامبر(ص) که پیروزی بزرگ حنین را به دنبال داشت، پیامبر(ص) غنایم زیادی را میان پیروان خود تقسیم کرد، او سهمی ویژه به تازه مسلمانانی داد که مقامات نظامی و سیاسی داشتند؛ از جمله آنان فردی به نام ((علابن جاریه ثقفی)) حلیف بنی زهره بود)). (38) این حقیقت که حلفا فرصت انتخاب شدن به رهبری نظامی را داشتند، به وضوح نشان می دهد که آن ها از طبقه پستی نبودند.

شایان ذکر است که در نبرد بدر دو نفر از حلفای مهاجران، یعنی ((مرثدبن ابی مرثد)) و ((مقدادبن عمرو))، با اسب های خود شرکت داشتند. در عربستان آن زمان اسب بسیار گران بها و با ارزش بود (39) و سپاه مسلمانان که حتی شتر نیز به اندازه کافی نداشت، تنها دو اسب در اختیار داشت. این مورد می تواند نشان آن باشد که این دو حلیف از بیشتر پیروان پیامبر(ص) ثروتمندتر بودند. افراد طایفه ((بنی اسید)) - از قبیله تمیم - که به عنوان حلیف در مکه زندگی می کردند، در منطقه ای نزدیک کعبه خانه داشتند. هم چنین، تپه ای در حومه شهر مکه در اختیار آنان بود. (40) احتمالاً آنان به طبقه ای نسبتاً برتر از جامعه مکه تعلق داشتند. نمونه های ذکر شده این نظریه را تأیید می کند که برخی از حلفا می توانستند به

رهبری طایفه ها و سطوح بالاتر اجتماعی برسند.

گزارش های متعددی از افراد وجود دارد که جریان حلیف شدن را نشان می دهد:

- 1- مسعود پدر عبدالله، حلیف بنی زهره از قبیله هذیل بود و با عبدبن حارث از بنی زهره هم پیمان شد. همسر مسعود زنی از بنی زهره بود. (41)
 - 2- مقدادبن عمرو، از قبیله قضاچه، با ((اسود بن عبد یغوث)) از بنی زهره هم پیمان شد. اسود مقداد را به فرزندگی پذیرفت. (42)
 - 3- عبد عمرو، پدر ((عمیل ذوالیدین))، حلیف بنی زهره بود که به مکه رفت و میان او و عبدبن حارث بن زهره پیمانی برقرار شد. عبد دختر خود (ننن) را به ازدواج عمرو در آورد و از او عمیل به دنیا آمد. (43)
 - 4- یاسر، پدر عمار که حلیفی از قبیله مذحج بود و همراه دو برادر خود در جست وجوی یکی دیگر از برادرانشان به مکه آمد. یاسر پس از بازگشت دو برادرش، به زندگی در مکه ادامه داد و با ((ابوحذیفه بن مغیره)) از بنی مخزوم هم پیمان شد. ابوحذیفه، سمیه را که کنیز بود به همسری او در آورد و سمیه از یاسر، عمار را به دنیا آورد. ابوحذیفه نیز عمار را آزاد کرد. (44)
 - 5- حارث بن سخیره از قبیله ازد که به همراه همسرش از سراچه به مکه آمده بود، با ابوبکر هم پیمان شد. پس از مرگ حارث، همسرش ام رمان با ابوبکر ازدواج کرد و عایشه و عبدالرحمان را از او به دنیا آورد. (45)
 - 6- ابومالک پدر ثعلبه حلیف بنی قریظه (از قبایل یهودی مدینه) فردی از قبیله کنده بود. او با زنی از بنی قریظه ازدواج کرد و با آن ها هم پیمان شد. (46)
 - 7- حجیل بن ابی اهاب از قبیله تمیم که حلیف ((بنی عقبه بن حارث)) از بنی نوفل بود. عبدهاب پدر حجیل، برادر مادری حارث پدر عقبه بود. (47)
- باید یادآور شد که ابن سعد در همه نمونه های فوق به جز موارد سه و هفت، تازه واردان به مکه یا مدینه را به عنوان حلیف معرفی می کند؛ یعنی افرادی که با شهروندان آن نواحی پیمان می بستند. به عبارت دیگر، او حلفا را به عنوان کسانی توصیف می کند که به میل خود به طایفه های غیر خویشاوند پیوسته بودند. بهتر است گفته شود در چنین جوامعی تازه واردانی که جذب زندگی شهری مکه یا مدینه شده بودند می خواستند اعضای هم پیمان جوامع باشند. اما واقعه ذیل نشان می دهد که مورد دیگری نیز می تواند وجود داشته باشد:
- 8- وقتی ابوقریظ، یکی از افراد صاحب نفوذ قبیله کنانه، به مکه رفت، مردم مکه از او خواستند که در آن جا بماند و با زنی مکی ازدواج کند. ابوقریظ تصمیم گرفتن در این باره را سه روز به تعویق انداخت و به دنبال آن مصمم شد با نخستین فرد قریظی که به طور اتفاقی با او روبه رو می شود، پیمان ببندد. ((عبد عوف بن عبد)) نخستین مردی بود که او دید و اتحادی بین آن دو برقرار شد. (48) همه موارد ذکر شده دلالت می کند که هم پیمانی ها (حلیف شدن) براساس شرایط مساوی صورت می گرفت.
- در بررسی پایگاه اجتماعی حلفا، عبد عمرو (مورد شماره 3) بسیار جالب توجه است. او با یکی از دختران عبد ازدواج کرد و شریک هم پیمانش گردید. این بدان معنا است که عبد عمرو به عنوان یک حلیف عضو طایفه خویشاوندی همسر خود شد و پسرش عمیل ذوالیدین به عنوان حلیف عضو طایفه خویشاوندی پدر نشد، بلکه به طایفه مادر پیوست.
- مورد شماره 6 بر وضعیت مشابه دلالت دارد. در مورد شماره 4، ابوحذیفه صاحب کنیز بود که عمار را آزاد کرد، نه پدر عمار. بنابراین، می توان تصور کرد که این ارتباط میان یاسر و کنیز موقتی بوده و پیش از تولد عمار، پدرش طایفه را ترک کرده بود. در هر صورت، عمار به عنوان یک حلیف از جانب مادر عضو طایفه شد. از طریق مورد شماره 1 فرض مشابهی پنداشته می شود. احتمالاً مسعود با زنی ازدواج کرد که با مردان خویشاوند مادرش زندگی می کرد و ممکن است پسرش عبدالله به چنین طایفه ای پیوسته باشد. به علاوه، در مورد شماره 7 می توان احتمال داد که ((ابو اهاب)) با خویشاوندان مادر و ناپدری خود زندگی کرده باشد.
- به طور یقین حلیفان طایفه، ارتباطی با دودمان پدری نداشتند، بلکه از طریق ازدواج یا دودمان مادری به این طایفه مرتبط بودند. در جامعه عرب آن زمان نه تنها زنان، بلکه در بسیاری از موارد مردان، خاندان خود را از طریق ازدواج تغییر می دادند. کسانی که به طایفه های زنان خود می پیوستند باید به عنوان حلیف پذیرفته می شدند. در این موارد، احتمالاً فرزندان آنان در میان گروه خویشاوندان مادری بزرگ می شدند. با این همه، نسب شناختن و مورخان عرب صرفاً تمایل به ذکر نسب دودمان پدری داشتند و در روایات مربوط به کسانی که در میان طایفه مادری بزرگ شده اند، هیچ ذکری از ماهیت ارتباط آن ها با این گروه ها به میان نیاورده اند. در چنین مواردی، روایات می گویند که آنان حلفای این طایفه ها بودند و به سهولت می توان حدس زد که بسیاری از این به اصطلاح حلفا کسانی بودند که ارتباط نزدیکی با طایفه داشتند و از طریق ازدواج یا دودمان مادری به آن پیوسته بودند.
- تمام نمونه های حلفای مورد ذکر، تنها به موارد مکی و مدنی اشاره می کند. آیا وجود حلفا یکی از ویژگی های جوامع شهری مانند مکه و مدینه بود یا نه؟ اگر واژه حلفا صرفاً شامل کسانی می شد که جذب زندگی شهری شده بودند، پس آن ها باید فقط در جوامع شهری وجود داشته باشند. هر چند این حقیقت که بسیاری از حلفا از طریق ازدواج یا دودمان مادری با اعضای طایفه مرتبط بودند، بیان کننده این مطلب است که حلفا را در جوامع بدوی نیز می توان یافت. در حقیقت، در روایتی به مردی مثال زده شده است که در بحرین زندگی می کرد و احتمالاً از طریق دودمان مادری حلیف شده بود. روایت می گوید که: ((مطر)) برادر مادری ((عقبه بن جروه))، حلیف طایفه عقبه بود. (49)
- علاوه بر آن، روایت ذیل نمونه ای از حلفای بدوی را نشان می دهد. ((بنوبلمصطلق)) از قبیله مدلج حلیف قبیله خزاعه بودند. بنی مصطلق در کنار چشمه ((مریسیع)) که از آن قبیله خزاعه بود سکونت داشتند. در جامعه بدوی عربستان آن زمان هر گروه سیاسی و اجتماعی با گروه های دیگر بر سر استفاده مشترک از چشمه ها و چراگاه ها درگیری داشت. این برخوردها از یک سو می توانست سبب جنگ های قبیله ای بسیاری شود که به وسیله اشعار جاهلی معروف شده اند، اما از سوی دیگر روابط دوستانه میان این گروه ها پیوسته عامل ایجاد حلیف می شد. علاوه بر نمونه های بالا، در

گزارش های متعدد از توصیف کارهای گوناگون قبایل بدوی، واژه حلفا نیز ذکر شده است. (50) در جنگ های رده، معاویه حلیف قبیله ((عامل بن صعصعه))، گروهی از افراد بنی عقیل از همان قبیله را فرماندهی کرد. (51) این حقیقت نشان می دهد که حلفای جوامع غیرشهری فرصت کسب فرماندهی نظامی را داشتند. به عبارت دیگر، موقعیت حلفای جوامع بدوی نیز همسان حلفای جوامع شهری بود و هیچ دلیلی برای این تصور که تناسب تعداد حلفا در جوامع بدوی کم تر از جوامع شهری باشد، وجود ندارد.

نتیجه

واحد اصلی زندگی اجتماعی - سیاسی در میان اعراب بدوی و هم چنین اعراب حضری ممکن است از نظر اندازه کوچک باشد - اگر چه من امیدوارم در مقاله بعدی به تفصیل به بررسی این مسأله بپردازم - اما طرح چند نمونه در این جا مطلوب و ضروری به نظر می رسد:

((در چهارمین ماه سال ششم هجرت، پیامبر(ص) به محمد بن مسلمة دستور داد فرماندهی يك گروه شانزده نفری از مومنان را در حمله به طایفه بنی عامر از قبیله ثعلبه در منطقه ذوقصه - چهارده مایلی مدینه - به عهده بگیرد. اما این گروه جنگ را از دست دادند. با وجود این که ابوعبیده جراح در كمك رساندن به آن ها سرعت عمل به خرج داد، اما هنگامی که او به منطقه ((ذوقصه)) رسید، دشمن رفته بود و احشام و دیگر اموالشان جامانده بود)). (52) روایت ذیل نحوه این امدادسانی ها را ذکر می کند:

((سرزمین قبایل ((ثعلبه))، ((محارب)) و ((انمال)) از بی آبی رنج می برد، از این رو آنان به نزدیکی مدینه مهاجرت کردند و در ذوقصه منتظر فرصت شدند تا به چراگاه های مدینه هجوم برند. ابوعبیده جراح دسته چهل نفری از مسلمانان را برای حمله به آنان فرماندهی کرد، اما دشمن رفته بود و مسلمانان احشام و اموال آن ها را تصاحب کردند)). (53)

گزارش بعدی می گوید: ((این گروه که به علت خشکسالی مجبور به مهاجرت از سرزمین خود شدند، سه قبیله بودند و از منابع دیگر به روشنی برمیآید که هر يك از آن ها می توانست به تنهایی يك قبیله مستقل به شمار رود)). (54) یا با این وجود، تعداد آنان به قدری اندک بود که مورد حمله يك گروه کوچک شانزده یا چهل نفری قرار گرفت. این گروه ممکن است بخش کوچکی از این سه قبیله باشد. همان طور که روایت قبلی اشاره می کند، آنان بنی عامر از قبیله بنی ثعلبه بودند. می توان تصور کرد که این طایفه عمده از مردان قبیله ثعلبه ترکیب یافته باشند، اما اعضای دیگر دو قبیله، یعنی حلفا، را نیز شامل شود.

در بسیاری از موارد مانند مورد فوق، پیامبر(ص) دسته های کوچکی را برای حمله به مخالفان خود اعزام می کرد که گاه محل زندگی دشمن از مدینه بسیار دور بود. این حقیقت بدان معنی است که مخالفان در طوایف نسبتاً کوچکی زندگی می کردند که در شرایط عادی توان نظامی کافی برای جلوگیری از رفت و آمد گروه های کوچکی همانند گروه های ارسالی پیامبر را نداشتند. پیامبر(ص) در فعالیت های سیاسی به ندرت با گروه های نسبتاً بزرگ که به آن قبیله می گفتند، در ارتباط بود. او احکام خود (اسناد سیاسی) را به رهبران طوایف و یا به خود افراد این طایفه ها می داد، اما هرگز آن را به قبایل یا نمایندگان آن ها نداد. مأمورانی که توسط وی احضار می شدند اغلب از طایفه های کوچک و به ندرت از قبایل بودند. از این رو به نظر می رسد که واحد سیاسی - اجتماعی اصلی، گروه نسبتاً بزرگ موسوم به قبیله نبود، بلکه ترجیحاً طایفه های کوچک بودند. می توان گروه های کوچک را از جهت وسعت مفهوم و نه پیچیدگی آن، به طایفه در مقابل قبیله ترجمه کرد.

گاه میان حلفایی که وجود آن ها در این پایگاه اجتماعی ثبت شده است، و اشخاصی از طوایف، اتحاد برقرار می شد. با این حال، روایات مربوط به حلفا اغلب مبهم است و هر يك از آن ها فقط حلفای طایفه ها یا خاندانی خاص را شرح می دهند. می توان احتمال داد که اغلب این حلفا یا اجدادشان با عضوی از طایفه، هم پیمان شده باشند که برای زندگی روزانه خود به طایفه پیوسته اند. شاید عجیب به نظر برسد که ذکر حلفای طایفه های دیگر يك قبیله به ندرت در منابع تاریخی آمده است. آیا هیچ شخصی با طایفه دیگری از يك قبیله ارتباط برقرار نکرده است؟ در جامعه عربستان آن زمان هیچ کنترلی بر ازدواج دو نفر از يك قبیله وجود نداشت. بنابراین، طایفه باید شامل اشخاص زیادی می شد که از طوایف دیگر همان قبیله نشأت گرفته اند و با زنان آن طایفه ازدواج کرده اند. این بدان معنی است که در طایفه باید مردمان زیادی وجود داشته باشند که پدرانشان عضو طوایف دیگر باشند. منابع فقط به ذکر حلفایی می پردازند که در عمل به طایفه دیگری پیوسته اند. اگر آنان به دودمان خویشان پدری خود تعلق می داشتند، به سختی پذیرفته می شدند. در بسیاری از موارد، آنان مانند طایفه پدری، عضو طایفه مادران و یا همسران خود از همان قبیله بودند. فرد پذیرفته شده می توانست نزد طایفه زندگی کند، اما در این گونه موارد، مورخان عرب - که بر شجره نامه اشخاص تأکید بسیار دارند - به افرادی که از طوایف مختلف آمده بودند، اهمیتی نمی دادند. بنابراین، واحد اجتماعی و سیاسی به خوبی می توانست شامل اشخاص زیادی از طوایف دیگر همان قبیله و نیز حلفای زیادی از دیگر قبایل باشد. در عین حال، طایفه افراد زیادی از اعقاب خویشان پدری را نیز شامل می شد.

در جامعه عرب در آغاز سده هفتم، واحد سیاسی و اجتماعی قابل بحث، گروه نسبتاً کوچکی از اعقاب دودمان پدری بود که بنی فلان نامیده می شد؛ (پسران فلان و بهمان). با این همه، هر طایفه افراد غیر مرتبط با خود را نیز در برمی گرفت و نیز شامل افراد زیادی می شد که از طریق دودمان پدری با آن مرتبط نبودند. طایفه ترجیحاً افراد قوی را به عنوان حلیف می پذیرفت و گاه زنانی از طایفه خود را به ازدواج آنان در مآورد، هم چنین، طایفه فرزندان حلفا را يك بار دیگر به عنوان حلیف می پذیرفت. علاوه بر آن، طایفه دربر گیرنده افرادی از طایفه های خویشاوند نزدیک به خود بود. در طایفه نه تنها به روی افراد تازه وارد، بلکه برای اشخاصی که می خواستند آن را چنین ترك کنند نیز باز بود. اگر طایفه چنین سهولتی را قائل نبود، به هنگام الحاق و خروج افراد ترك طایفه ای برای پیوستن به طایفه دیگر مشکل جدی ایجاد می شد. اما به نظر می رسد در اجتماع آن زمان، ترك طایفه از طرف شخص وابسته به آن برای پیوستن به طایفه دیگر اشتباه نبوده است. این سهولت دخول و خروج، در زمان های بعد این امکان را برای بسیاری از مبارزان عرب فراهم کرد که به صورت

فردی یا دسته های کوچک، از سرزمین مادری خود به سرزمین های تازه فتح شده مهاجرت کنند.

منابع

- مجله اورینت، شماره 12، 1976.
- دائرة المعارف اسلام، چاپ دوم، ذیل ((بدو)).
- رابرتسون اسمیت: خویشاوندی و ازدواج در میان عرب قدیم، 1966.
- مونتگمری وات: محمد در مکه؛ لندن؛ 1953.
- قرآن، آیات 92/4؛ 89/5؛ 177/2 (ج رقاب)؛ 60/9 آیات مطابق چاپ قاهره هستند.
- *militaire de la meccque au siecle da I hegrie Journal asiatique, II ser, 8 Lammens: Les ahibis et orgaisaion (avant L hegire, Beirut, 1927. Reorinted L Arsbie occidentale)* (1916).
- ابن سعد، الطبقات الکبری، بیروت، 1378-1377ه'.
- ابن هشام کتاب سیره رسول الله، گوتینکن، 1853.
- طبری: تاریخ الرسل و الملوك؛ 15 جلد، لیدن؛ 1901-1847.
- یعقوبی، تاریخ، ج 2، بیروت، 1970.

پی نوشت ها:

- الف. *An Aspect of Arab Society in Eaely 7th century*.
- ب. عضو هیات علمی دانشگاه الزهراء.
- 1. مجله اورینت، شماره 12، 1976.
- 2. دائرة المعارف اسلام، چاپ دوم، ذیل ((بدو)).
- 3. نمونه هایی از مردمان وجود دارد که به نام سرزمین خود خوانده می شدند؛ مانند: مردم راتج، مردم جحش و دیگر موارد. جزئیات این موارد را در مقاله دیگری توضیح خواهم داد.
- 4. نویسنده مقاله میان عربی که پس از آزاد شدن از بردگی مولی می شود و افرادی که آزاد بوده و بدون داشتن پیشینه بردگی مولی شده اند، تمایز قائل شده است. او گروه دوم را آزاده خویشاوند قبیله می داند. (مترجم).
- 5. رابرتسون اسمیت: خویشاوندی و ازدواج در میان عرب قدیم، 1966، ص 47 و 48.
- 6. مونتگمری وات: محمد در مکه؛ لندن؛ 1953؛ همو، محمد در مدینه، لندن؛ 1956.
- 7. قرآن، آیات 92/4؛ 89/5؛ 177/2 (ج رقاب)؛ 60/9 آیات مطابق چاپ قاهره هستند.
- 8. آیات 36 و 24 و 25 و 3/4؛ 17/16؛ 6/23 و 58 و 33 و 31/24؛ 28/30 و 55 و 52 و 30/70.
- 9. *militaire de la meccque au siecle da I hegrie Journal asiatique, II ser, 8.9 avant L hegire, Beirut, 1927, PP 237-294 (Lammens: Les ahibis et orgaisaion PP, 425-482. (Reorinted L Arsbie occidentale)* (1916).
- 10. ر.ک: وات: محمد در مکه ص 154-157. علاوه بر منابعی که وات ارجاع می دهد، ابن سعد نمونه های دیگری را معرفی می کند که به روشنی نشان می دهند که احابیش مردم حبشی نبودند. ابن سعد، الطبقات الکبری، بیروت، 1378 - 1377 ه'، ج 5، ص 58.
- 11. برداشت براساس ترجمه ریچارد بل از قرآن صورت گرفته است. قرآن؛ ادینبورگ؛ 1937-1939.
- 12. ابن هشام کتاب سیره رسول الله، گوتینکن، 1853، ص 341-344. احتمالاً پروفیسور ج، شیمادا از دانشگاه گیو در توکیو نخستین کسی است که خاطر نشان کرده است که نسخه دیگری از متن قانون نامه مدینه در کتاب الاموال ابو عبیده قاسم بن سلام، چاپ قاهره، 1255ه'، ص 202 تا 207 ضبط شده است. اما در متن نسخه دوم تمام عبارات مربوط به جار استثنا شده است. این امر - یعنی تفاوت متن از نسخه قبلی - برای درک ویژگی قانون نامه مهم است. قانون نامه مدینه در مقاله بعدی به صورت تفصیلی بررسی خواهد شد. ترجمه ها بر اساس متن کتاب محمد در مدینه، ص 225-221، تالیف وات صورت گرفته است.
- 13. ر.ک: پیشین، ص 344. در این جا وات فهرستی از بردگان و بنده های آزاد شده ارائه می دهد که به مهاجران پیوسته و در نبرد بدر شرکت کردند. در آن فهرست موارد 5 و 9 از فهرست مقاله حاضر موجود نیست.
- 14. ابن سعد؛ ج 3؛ ص 48؛ و نیز ر.ک: طبری: تاریخ الرسل و الملوك؛ 15 جلد، لیدن؛ 1901-1847 بخش نخست ص 1780 و 1787 ابن هشام، ص 486.
- 15. ابن سعد؛ ص 493؛ ابن هشام، ص 486.
- 16. ابن سعد؛ ج 3، ص 88-85.
- 17. پیشین، ج 3، ص 115.
- 18. پیشین، ج 3، ص 100.
- 19. پیشین، ج 3، ص 230 و 231.
- 20. پیشین، ج 3، ص 232-239 و ج 7، ص 385-386.
- 21. پیشین، ج 3، ص 391 و 392.
- 22. پیشین، ج 3، ص 407.
- 23. پیشین، ج 3، ص 407.
- 24. ابن هشام، ص 458-459.
- 25. ابن سعد اشاره می کند که حکیم بن حزام، زید را به مبلغ چهارصد درهم برای عمه خود خرید. الطبقات الکبری، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1418، ج 3، ص 30.

26. ابن سعد، ج 3، ص 40-47؛ ابن هشام، ص 485.
27. واقدی اشاره می کند: در حفر خندق مردم درباره سلمان بگو مگو داشتند. مهاجران و انصار هر کدام او را از خود می دانستند و این امر به دلیل نیرومندی و آگاهی سلمان در حفر خندق بود. پیامبر(ص) فرمود: سلمان از ما اهل بیت است. ر.ک: واقدی: 2/446، مترجم و ابن سعد، ج 6، ص 16 و ج 7، ص 318 و؛ 319؛ ابن هشام، 143-136.
28. ابن سعد، ج 3، ص 226-230؛ ابن هشام، 488.
29. ابن سعد، ج 3، ص 226-230؛ ابن هشام، 488-489.
30. جلد سوم طبقات تماما به انصار و مهاجرانی اختصاص یافته است که در جنگ بدر شرکت داشتند. ابن هشام نیز در صفحات 507-485 تالیف خود فهرستی از آنان را ارائه داده است. میان روایات این دور، در نام و تعداد شرکت کنندگان اندکی اختلاف وجود دارد. نفرات این مقاله بر اساس کتاب ابن سعد می باشد و تعداد قریشیان مخالف از کتاب ابن هشام آورده شده است.
31. ابن سعد، ج 3، ص 408-409.
32. پیشین، ج 3، ص 522.
33. پیشین، ج 3، ص 90؛ ر.ک: ابن هشام 423-427؛ واقدی، کتاب المغازی، 3 جلد، لندن، 1966، ص 13-19.
34. ابن سعد، ج 3، ص 92؛ ر.ک: ابن هشام، 975؛ واقدی: 551-550.
35. ابن سعد، ج 3، ص 94؛ ر.ک: واقدی: 753.
36. ابن سعد، ج 3، ص 444-443؛ ر.ک: ابن هشام، ص 975؛ واقدی، ص 534-535.
37. ابن هشام، ص 438؛ ر.ک: ابن سعد، ج 2، ص 14.
38. ابن هشام، ص 880-881؛ طبری، قسمت اول، 1679-1680. واقدی و ابن سعد افراد دیگری را به عنوان حلیف بنی زهره معرفی می کنند.
39. ابن سعد، ج 3، ص 48 و 1612.
40. ر.ک: م.ج. کستر: مکه و تمیم - نموده‌های روابط آن‌ها، مجله اقتصادی و تاریخی اورینت: شماره 8، سال 1965؛ ص 144-145.
41. ابن سعد، ج 3، ص 150-158.
42. پیشین، ج 3، ص 161-163.
43. پیشین، ج 3، ص 167-168.
44. پیشین، ج 3، ص 246-264.
45. پیشین: 5/251.
46. پیشین، ج 5، ص 79.
47. ابن هشام، ص 640.
48. ابن سعد، ج 5، ص 58.
49. پیشین، ج 5، ص 566.
50. پیشین: ج 1، ص 226 و؛ 285 ج 2، ص 10؛ ابن هشام، ص 421 و؛ 906؛ طبری بخش نخست: ص 1597 و 2971-؛ 2973 یعقوبی، تاریخ، ج 2، ص بیروت، 1970، ج 2، ص 68.
51. طبری، بخش اول، ص 1993.
52. ابن سعد، ج 2، ص 86؛ ر.ک: واقدی، ص 551-552.
53. ابن سعد، ج 2، ص 86؛ واقدی، ص 552.
54. ر.ک: وات، محمد در مدینه، ص 91-95.0.